

پسا دموکراسی

شکاف میان هسته و پوسته لیبرال دموکراسی

چرایی پوچ و بی معنی شدن دموکراسی

لیبرال دموکراسی به دردمسافتاده است و لیبرال‌ها نمی‌توانند آن را نجات دهند

اصطلاح «پسا دموکراسی» به فرایند اخیر، پوچ و بی‌ارزش شدن مؤسسات دموکرات و کنار گذاشته شدن آن‌ها توسط شهروندان (در هنگام اتخاذ تصمیمات) اشاره دارد. البته با یک پاسخ جدی به این مشکل، نمی‌توان علائم پوپولیست (مردم‌باورانه) آن را به باد انتقاد گرفت بلکه می‌بایست به بررسی بیماری‌های عمیق‌تر اجتماعی‌ای پردازیم که ریشه در خود لیبرالیسم اقتصادی دارند.

مروری بر پسا دموکراسی پس از بحران‌ها، توسط کولین کراچ^۱ (پولیتی، ۲۰۲۰)

نظریه‌پردازان لیبرال، اوقات سختی را می‌گذرانند. به نظر می‌رسد چند بحرانی که با آن‌ها مواجه شده‌ایم، پیامدهای منفی برای اعتبار نظم لیبرال و آینده آن داشته‌اند. نابرابری‌های شایع،

«پاتریک دنین^{۱۰}؛ و رشد انواع جنبش‌های پوپولیستی به روند پوچ بودن آن، کمک کرده که نتیجه آن، شکاف میان هسته و پوسته لیبرال دموکراسی شده است و این روند، نشان می‌دهد که جهانی شدن به سمت پسا دموکراسی سوق داده می‌شود به خصوص در جوامعی که دموکراسی در آن‌ها ضعیف است.

پائولو جربادو^۱ سخنران انجمن جامعه و فرهنگ دیجیتال، مدرس دانشکده کینگز^۲ لندن و نویسنده کتاب ماسک و پرچم^۳ در سال ۲۰۲۰، یادداشتی با عنوان «لیبرال دموکراسی به دردمسافتاده است و لیبرال‌ها نمی‌توانند آن را نجات دهند^۴» منتشر کرد. وی بر این باور است که آنچه لیبرال دموکراسی را پوچ و بی‌معنی کرده، نابرابری‌های شایع، نارضایتی گسترده سیاسی، بحران‌های اقتصادی ۲۰۰۸ و ظهور جنبش‌های پوپولیست ضد لیبرالی است. همچنین، معتقد است انتشار کتاب‌های «عقب‌نشینی لیبرالیسم غربی^۵» توسط ادوارد لوک^۶، «علیه تکثرگرایی^۷» از ویلیام ا. گالستون^۸ و «چرا لیبرالیسم شکست خورد^۹»

1. Paolo Gerbaudo
2. King's College
3. The Mask and the Flag
4. Liberal Democracy Is in Trouble And Liberals Won't Save It
5. The Retreat of Western Liberalism
6. Edward Luce's
7. Anti-Pluralism
8. William A. Galston
9. Why Liberalism Failed

1. Colin Crouch

10. Patrick Deneen

نارضایتی گسترده سیاسی، ظهور جنبش‌های پوپولیست ضد لیبرالی و در حقیقت، عواقب ویرانگری که این پاندمی برای اقتصاد جهانی شده خواهد داشت، همگی به نظر می‌رسد که چالش‌هایی جدی برای لیبرالیسم باشد. حتی قبل از شیوع ویروس کرونا، این مسئله به طور گسترده‌ای موضوع ادبیات سیاسی بود؛ از «عقب نشینی لیبرالیسم غربی» توسط ادوارد لوک گرفته تا کتاب «علیه تکثرگرایی» از ویلیام ا. گالستون و کتاب «چرا لیبرالیسم شکست خورد»، به قلم پاتریک ډنین؛ و رشد انواع جنبش‌های پوپولیستی به افزایش این روند، کمک کرده است. در جبهه اقتصادی، به دلیل تمام بیماری‌های اجتماعی که جوامع در حال تجربه کردن آنان هستند و به خاطر نابرابری‌های اقتصادی و خدمات عمومی ضعیف، نئولیبرالیسم را سرزنش می‌کنند؛ بنابراین، قابل درک است که جو حاکم بر محافل لیبرال، حاکی از یأس و سردرگمی باشد؛ و تمام آنچه نظریه‌پردازان لیبرال برای ارائه دارند، توسل به ایده‌آل‌های والای لیبرال دموکراسی و بهانه‌های بی‌مزه و پیش‌پاافتاده سیاست «عاقلان» و «آگاهانه» و «متوازن» باشد. این سرگردانی نه تنها در میان طرفداران تونی بلر مانند یاشا مونک نمایان است، بلکه در میان دانشمندان سیاسی لیبرال و ترقی‌خواهی که منتقد گنجاندن نئولیبرال در

دموکراسی لیبرال هستند نیز دیده می‌شوند. بارزترین مثال آن، کولین کراچ، استاد دانشگاه ممتاز دانشگاه وارویک^۱ است. او نظریه پرداز «پسا دموکراسی» است؛ مفهومی که مورد استفاده گسترده دانشمندان سیاسی و جامعه شناسان قرار گرفت تا بیانگر کاهش مستمر مسئولیت پذیری و پاسخگویی در دوره نئولیبرال باشد، دوره‌ای که ویژگی بارز آن، تکنوکراسی (فن‌سالاری)، دولت متشکل از کارشناسان و شک و تردید درباره تمام اشکال مشارکت مردمی است. با ابداع این اصطلاح در پایان دوره نسل هزاره، کراچ گزارش داد که اگرچه «جامعه همچنان مؤسسات دموکراسی دارد و از آن‌ها استفاده می‌کند [...] اما به طور روزافزونی، آن‌ها به پوسته تبدیل شده‌اند». در کتاب «پسا دموکراسی پس از بحران‌ها» (پولیتی، ۲۰۲۰)، عنوانی که به تازگی و در بحبوحه بحران ویروس کرونا به چاپ رسیده، در دورانی که با چندین بحران مواجه است و به نظر می‌رسد که هر یک از این بحران‌ها، دموکراسی را بویج و بی‌معنی ترمی‌کنند، آقای کراچ قصد دارد تا در این فرض اثرگذار، تجدید نظر نموده و آن را به روزرسانی کند. در حقیقت، از یک دیدگاه تشخیصی، به نظر می‌رسد که حوادث اخیر، این فرض اولیه را اثبات نمایند.

با این حال، این پیشگویی تحلیلی تأثیرگذار مطابق با یک «چشم‌انداز» متقاعدکننده نیست. تمام آنچه کراچ به ما ارائه می‌دهد، در واقع، ترمیم و اصلاح یک سیستم جهانی با اشکال کارآمدتر همکاری میان کشورها می‌باشد و این، همان بازگشت به سیستم بازار «کاملاً رقابتی» به عنوان ابزاری برای کاهش مداخله سیاسی اولیگارش‌های (جرگه سالارهای) اقتصادی و همچنین، «مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی بیشتر نهادی» است.

پسا دموکراسی عمیق ترمی‌شود

اصطلاح «پسا دموکراسی» در ابتدا توسط کراچ در سال ۲۰۰۰ در کتاب «رویارویی با پسا دموکراسی»^۲ مطرح شد و سپس، در آثار دیگری نظیر «پسا دموکراسی در سال ۲۰۰۴»^۳ و «نامیرایی عجیب نئولیبرالیسم در سال ۲۰۱۱»^۴، به کار برده شد. طبق این نظریه، در دموکراسی ما، شکاف میان هسته و پوسته دیده می‌شود و در آن، دموکراسی همچنان به صورت پوسته‌ای وجود دارد و از هسته و محتوا خالی شده است. در این بافتار، «انرژی و اشتیاق نوآوری از عرصه دموکراتیک وارد محافل کوچک نخبگان سیاسی-اقتصادی می‌شود». با مطرح کردن این ایده در حزب جدید کارگر تونی بلر^۵، کراچ، روندهای متفاوتی را در ذهن داشت؛ رشد دولت تکنوکرات و

1. Coping with Post-Democracy

2. Post-Democracy in 2004

3. The Strange Non-Death of Neoliberalism in 2011

4. Tony Blair

1. University of Warwick

تمام تصمیمات سیاسی را مسئله‌ای مرتبط با «تخصص» دانستن، روانه ساختن مجادلات سیاسی به سمت تبلیغات و شعارهای توخالی، خصوصی سازی خدمات عمومی از طریق اقداماتی معروف به «مدیریت عمومی جدید» همراه با منطق سودآوری از طریق زیرپا گذاشتن آموزش و بهداشت و به طور کلی، نقش برهم زننده جهانی سازی در اقتصاد و سیاست. این گرایش‌های متفاوت، منجر به افزایش به ستوه آمدن رأی دهندگان و کوتاه شدن جدی مسئولیت پذیری سیاسی گردیده و عواقب شومی برای مشروعیت دموکراسی، به همراه خواهد داشت.

کراچ، با به روز ساختن این فرض در کتاب جدید خود، بیان می‌دارد که بسیاری از روندهای شناسایی شده در آغاز دهه ۲۰۰۰، اکنون به مرحله بلوغ خود رسیده‌اند. وی ادعا می‌کند که بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ و نحوه مدیریت آن توسط دولت‌ها، ضربه دیگری به دموکراسی زد. بحران بدهی‌های مستقل در اتحادیه‌های اروپا و روشی که به موجب آن مؤسسات ترویکای اروپایی^۱ در سال ۲۰۱۱، هم یونان و هم ایتالیا را مجبور کردند تا نخست وزیر خود را عوض کنند، نمونه‌های آشکار تپی شدن دموکراسی از محتوا هستند. با این وجود، در بجهوه این بحران،

به نظر نمی‌رسد که کراچ، هیچ‌گونه متحدی در عرصه سیاسی پیدا کرده باشد. در حقیقت، او به شرح تمام بازیگران نوظهور از هر دو حزب چپ و راست می‌پردازد که از دموکراسی نئولیبرال روبه زوال انتقاد کرده‌اند و آن‌ها را «پوپولیست‌هایی» می‌نامند که شایسته یک محاکمه جدی هم نمی‌باشند.

از نظر کراچ، پوپولیسم و تمام اشکال آن، راهکار مشکلات فعلی نیست و تنها باعث بدتر شدن شرایط می‌شود و با آن، ما از تکنوکراسی به دیکتاتوری کامل و بیگانه‌ستیزی می‌رسیم. به علاوه، وقتی بحث پرداختن به موضوعات جهانی نظیر تغییر آب و هوا به میان می‌آید، پارتیکولاریسم^۲ پوپولیسم ما را در شرایط غیرقابل قبولی قرار می‌دهد. در اینجا از اصطلاح «پوپولیسم» فقط برای این استفاده نمی‌شود که بخواهیم ترامپ، بولسونارو^۳ و سالوینی^۴ را هدف قرار دهیم. بلکه هدف این است که همانند سایر نظریه پردازان لیبرال، نظیر مقاله نویس مجله آتلانتیک و مدیر سابق مؤسسه تغییر آب و هوا که به تونی بلر تعلق داشت، آقای یاشا مونک^۵، این اصطلاح همچین، برای حمله به تمام پدیده‌های نوی حزب چپ از رهبر پیشین حزب

کارگر آقای جر می کوربین^۶ گرفته تا حزب پودموس^۷ اسپانیا و حزب فرانسه تسلیم ناپذیر^۸، به کار می‌رود. کراچ با دلخوری کینه‌توزانه‌ای که در میان بسیاری از لیبرال‌های چپ در آمریکا و اروپا شایع شده، این موج «پس از سانحه حزب چپ» را متهم نموده است و به دلیل گرایش‌های ضد بین‌المللی گرایانه^۹ و حتی خشونت آن با مهاجران، این موج را برابر با پوپولیسم جناح راست می‌داند. مسئله فوق، برخلاف این مطلب است که همین نیروها، مدافعان سرسخت حقوق مهاجران و پناهندگان هستند. در نهایت، آنچه برای کراچ غیر قابل قبول به نظر می‌رسد، نحوه انتقاد به اصطلاح پوپولیست‌های چپ‌گرا از جهانی سازی اقتصادی است که باز هم کراچ نیاز به مداخله دولت را بیان می‌کند. به دیگر سخن، از نظر کراچ، اگرچه سیستم لیبرال جهانی در حال سقوط است، اما هیچ‌یک از گزینه‌هایی که در سال‌های اخیر ظاهر شده‌اند، بهتر از آن نیستند.

لیبرالیسم کمی بهتر

زمانی که بحث توصیه‌هایی برای سیاستی بهتر مطرح می‌شود، کتاب کراچ، دلسردکننده می‌شود. تمام آنچه او ارائه می‌دهد «ایجاد تغییرات جزئی» در برخی از مکانیسم‌های ساختاری لیبرال دموکراسی است که به نظر نمی‌رسد، خوب کار

2. Particularism:

دل بستگی به مرامی خاص و اعتقاد به اینکه نجات فقط برای بزرگ‌دگان میسر است.

3. Bolsonaro

4. Salvini

5. Yascha Mounk

6. Jeremy Corbyn

7. Podemos

8. La France Insoumise

9. anti-internationalism

1. Troika of European

(به معنی گروه‌های سه‌تایی، نامی است برای یک گروه تصمیم‌گیری متشکل از کمیسیون اروپا، بانک مرکزی اروپا، بانک مرکزی اروپا و صندوق بین‌المللی پول)



که روی هم رفته با منافع شهروندان در تضاد بود. همانند آنچه در زمینه علم سیاسی انگلیسی-آمریکایی - که تحت سلطه اثبات‌گرایی احمقانه لیبرال می‌باشد- رخ می‌دهد، توجه کمی به منابع مادی ای که انگیزه بخش احزاب مختلف است، می‌شود. تمام اظهارنظرها در سطح نهاد‌های سیاسی است، گویی نهاد‌های سیاسی، تافته‌ای جدا بافته از جامعه هستند. کارکردگرایی محدود کراچ، هرآنچه را که سیاست را سیاسی می‌کند - که از اختلافات سیاسی و منافع طبقات اجتماعی هم شروع می‌شود- غیرضروری می‌نماید؛ و با شک و تردید بیان می‌دارد که با ایجاد کمی تغییرات «روساختی»، دیگر نیازی به کاویدن عمق بیماری‌های سیاسی و اجتماعی فعلی نخواهد بود. اگر نتوانیم لیبرالیسم را اصلاح کنیم، چه؟

بیان می‌دارد: «اگر سیاستمداران در دهه ۱۹۹۰ می‌خواستند که به طیف وسیع‌تری از نظرات گوش دهند، به طور حتم، نظرات عبرت‌انگیز شنیده می‌شد و حذف نظرات‌های مالی با دقت و احتیاط بیشتری صورت می‌گرفت». به همین منوال، «اگر سیاستمداران، ارتباط دوطرفه فعال‌تری با گروه‌های جامعه خارج از نخبگان مالی داشتند، کمتر به تقاضاهای اولیه بانک‌های برای حذف نظارت دولت و آزادسازی قیمت‌ها تن درمی‌دادند». اگر سیاستمداران، فلان کار و بهمان کار را انجام داده بودند اما حقیقت این است که سیاستمداران، این کارها را انجام ندادند؛ و آن‌ها این کارها را انجام ندادند، نه فقط به خاطر مشکل ارتباط یا مؤسسات نامناسب، بلکه به این خاطر که آن‌ها نمی‌توانستند که گوش دهند، زیرا نماینده منافع گروه‌هایی بودند

کنند. کراچ نیاز به «سیاستمداران پاسخگویی حقیقتاً دموکرات» و «دموکراسی انعطاف‌پذیرتر» را بیان می‌دارد. ممکن است برخی از خوانندگان این حرف کراچ را لفاظی پوچ و تهی بنامند. تا حد زیادی نیز همین‌طور است. به نظر می‌رسد که از نظر کراچ، ایجاد تغییراتی اندک در حاشیه‌ها کافی خواهد بود تا از این وضعیت اسف‌انگیز لیبرال دموکراسی، خلاص شویم و راه را برای یک دموکراسی واقعی بازکنیم که به ایده‌آل‌های والای نظریه‌پردازان لیبرالی همچون خودش نزدیک‌تر باشد و بتواند با آن، ارتباط برقرار کند. اگر فقط ارتباط، منطقی‌تر بود، اطلاعات در دسترس تر بودند و سرمایه، کمتر متمرکز بود، بازارها واقعاً رقابتی بودند، قلمرو سیاست بازتر بود، نهاد‌های ما پاسخگو تر بودند، بیماری‌های لیبرال دموکراسی التیام می‌یافتند و ما مجبور نبودیم که شاهد رفتار دیوانه‌وار پوپولیست‌های ضد لیبرال نظیر دونالد ترامپ باشیم. این مسئله زمانی بارزتر می‌شود که کراچ، از اجازه دادن طبقه سیاسی به حذف نظارت دولت و آزاد کردن قیمت‌ها حرف می‌زند، یعنی همان چیزی که به بحران سال ۲۰۰۸ منجر شد. کراچ هیچ عذر و بهانه‌ای برای روش فاجعه‌بار مدیریت بحران ۲۰۰۸ نمی‌آورد اما با این وجود، به نظر می‌رسد که این سوء مدیریت را فقط ناشی از مشکل اطلاعاتی یا طراحی نهادی می‌داند؛ بنابراین، وی

تصویری که کراچ از سناریوی سیاسی کنونی ارائه می‌دهد، درنهایت عقیم است؛ شرایط برون‌رفت از آن ندارد. این مسئله در صحبت‌های او در خصوص جهانی‌سازی و نارضایتی از آن، کاملاً مشهود است. وی تأیید می‌نماید که «به‌طور حتم جهانی‌سازی ما را به نقاطی می‌برد که دموکراسی در آن‌ها ضعف دارد»

اما هشدار می‌دهد که «ما نمی‌توانیم دنیایی را که قبل از جهانی‌سازی هم وجود داشته است، از نو خلق کنیم». اگرچه کراچ درباره این حقیقت که جهانی‌سازی تا حد زیادی مسئول شکست مؤسسات و نهادهای دموکراتیک است، روشن و شفاف حرف می‌زند، اما نیازی به پیشی گرفتن از جهانی‌سازی نمی‌بیند. طبق اظهارات کراچ، سعی بر «خروج» از جهانی‌سازی ما را به دهه ۱۹۷۰ برنخواهد گرداند، زیرا هرگز بازگشت به شرایط ماقبل، ممکن نبوده است؛ و جهانی‌سازی در بافت «خشونت فزاینده بین‌المللی‌ای» رخ خواهد داد که در آن، «با از دست رفتن سود حاصل از تجارت، درآمد و ثروت کاهش خواهد یافت» و «چون جمعیت‌ها در سطح کشور آگاه‌تر خواهند شد، آن‌ها نسبت به همه بیگانگان، من جمله غریبه‌هایی که در کشورشان و در میان آن‌ها زندگی می‌کنند، نوعی خشم و انزجار نشان خواهند داد». از نظراو، هرگونه دوری

گزینی از جهانی‌سازی، فقط یک بازگشت نوستالژیک و غیرممکن به گذشته خواهد بود.

از این‌رو، به طرز ناامیدکننده‌ای پیشنهاد کراچ، پیشنهادی ناچیز است؛ یک پیشنهاد ترقی‌خواهانه لیبرال، بی آن‌که نیاز به باز توزیع قدرت سیاسی و اقتصادی را یادآور شود. از نظراو، ما باید واقع‌نگر باشیم و آنچه را که از قبل داریم، بهبود و ارتقا بخشیم، نه آن‌که چیزی کاملاً جدید پیشنهاد دهیم. باید بر انباشت فراوان سرمایه غلبه نموده و اقدامات ضد تراست^۱ (ضد انحصار) را مجدداً معرفی کنیم. باید به «شرایط بازار کاملاً رقابتی» برگردیم که اگر نگوئیم قرن‌ها، دهه‌ها است که خبری از آن نیست. به‌علاوه، ما حتی باید بپذیریم که لابی و اعمال نفوذ برای دموکراسی خوب نیست و مشکلات کنونی فقط به خاطر تأثیر لابی و اعمال نفوذ بیش‌ازحد است. درنهایت، ما باید انتقاد زیاد از اتحادیه اروپا را تمام کنیم، زیرا ممکن است «ضعیف و پسا دموکراتیک باشد، اما پابرجاست و اتحادیه اروپا تنها مثال یک سیستم دقیق از همکاری بین‌ملت‌ها بوده که فراتر از روابط تجاری گسترش می‌یابد».

کوتاه سخن این‌که کراچ، نمود بارز بن‌بست کنونی جهانی‌گرایی حزب لیبرال چپ است که میان تقبیح اخلاقی عقاید نادرست این

سیستم و امتناع از ارزیابی‌انگیزه‌های ساختاری‌شان گرفتارده است. زمان حال، غلط است اما ممکن است آینده از این هم بدتر شود. در این میان، بیابید به آنچه داریم، بچسبیم و تنها تغییرات اندکی در آن به وجود آوریم و مهم‌تر از آن، خود را مخفی کنیم (چیزی نگوئیم و صبر کنیم) زیرا ممکن است در راه، تخته‌سنگ‌هایی در حال حرکت به سوی ما باشند؛ بنابراین به‌طور خلاصه، آنچه به ما ارائه می‌شود، دستورالعمل فلج‌شدن و عقیمی بوده که چشم‌اندازی کاملاً غیر مهیج برای آینده است؛ اما شاید عدم موفقیت در ارائه یک جایگزین منسجم به معنای شکست تخیل یا ذکاوت در تحلیل نباشد، همان فضیلت‌های موجود در کراچ. این، فقط انعکاس یک واقعیت ساختاری است؛ با آنچه کراچ را امیدوار ساخته است، مواجه شویم، لیبرالیسم اصلاح‌شدنی نیست بلکه فقط باید بر آن فائق آییم.

منبع:

پائولو جریادو (۲۰۲۰)، «لیبرال دموکراسی به دردسر افتاده است و لیبرال‌ها، نمی‌توانند آن را نجات دهند»؛ آدرس اینترنتی:

post-/۰۵/۲۰۲۰/https://jacobinmag.com

democracy-after-crises-colin-crouch-review-

liberalism